

انسان به واقع «حیوان ناطق» نیست، بلکه محل ظهور همه اسماء الهی است. و قلبش محلی است که حق در آن محل، خود را به نمایش می‌گذارد. و شریعت در همه ابعاد خود متذکر این حقیقت درونی انسان است تا انسان‌ها از طریق شریعت الهی، آنچه را مانع ارتباط صحیح با خود راستین آنها است از میان بردارند. پس یک رابطه دوطرفی بین «خودشناسی و فهم شریعت» و «عمل به شریعت و خودشناسی» وجود دارد. مهم آن است که از طریق معرفت نفس؛ منظر خود را به شریعت تصحیح کنیم تا انتظاراتمان از آن برآورده شود.

۶- معرفت نفس یا «خودآگاهی حضوری» اولین قدم است تا «خود» را از «ناخود خود» جدا کنیم و «ناخود خود» را خود نپنداریم که این بزرگترین بلایی است که بر بشر امروز وارد شده، به طوری که دیگر هیچ رابطه‌ای با خود ندارد.

۷- معرفت نفس؛ معرفتی است جهت‌دار که به شناخت حقیقت جامع واحدی به نام «نفس مجرد انسانی» منجر می‌شود و راه رسیدن به «حقیقت جامع احدی» یعنی خداوند را باز می‌کند. ولی زنه‌ار که باید متوجه بود این معرفت، غیر از علم‌هایی است که هدفشان جمع اطلاعات است و انسان در چنین علمی تا بی‌نهایت کسب علم می‌کند، ولی از حقیقت خود و حقیقت عالم غافل است. یعنی از همه چیز غافل است، چنانچه امیرالمؤمنین «علیه‌السلام» می‌فرمایند: «كَيْفَ يَعْرِفُ غَيْرَهُ مَنْ يَجْهَلُ نَفْسَهُ»<sup>2</sup> یعنی چگونه انسان می‌تواند غیر خود را بشناسد در حالی که به خودش جاهل است.

وقتی انسان از طریق معرفت نفس وارد علم حضوری شد و قلبش در صحنه معرفتش حاضر گشت، تازه با زبان آیات و روایات که ظهور حقایق قلب پیامبر خدا «صلوٰة‌الله‌علیه‌وآله» و ائمه معصومین «علیهم‌السلام» است احساس آشنایی می‌کند و یک نحوه نزدیکی با کلمات این ذوات قدسی در خود احساس می‌نماید. همچنان که حضرت علی «علیه‌السلام» در روایت فوق فرمودند: وقتی کسی خودش را نشناسد، چگونه چیز دیگری را خواهد شناخت. در واقع نه قرآن را می‌تواند بشناسد و نه امامان معصوم «سلام‌الله‌علیهم» را و نه سخنان آنها را.

۸- معرفت نفس علمی است که با «نظر کردن» به معلوم حضوری و وجودی، برای انسان حاصل می‌شود و نه با «فکر کردن» در باره معلوم حصولی. و فرق زیادی است بین «نگاه کردن» به حقیقت چیزی و بین «خبردار شدن» از آن حقیقت. همچنان که فرق زیادی است بین دیدن کثرت‌ها در آئینه وحدت، و بین سرگردانی در مجموعه کثرت‌ها، بدون جمع دیدن آنها در یک وحدت حقیقی معنوی، و در نتیجه دور ماندن از ارتباط با حقیقت این کثرات.

خویشتن نشناخت مسکین آدمی      از فزونی آمد و شد در کمی  
خویشتن را آدمی ارزان فروخت      بود اطلس، خویش را بردلق دوخت

۲- «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» (قره/۳۲)

۳- غررالحکم و درر الکلم

آنچه صاحب‌دل بداند حال تو  
جوهر صدقت خفی شد در دروغ  
آن دروغت این تن فانی بود  
سال‌ها این دوغ تن پیدا و فاش  
دوغ را در خمره جنباننده‌ای  
تا بجنباند به هنجار و به فن

تو ز حال خود ندانی ای عمو  
همچو طعم روغن اندر طعم دوغ  
راستت آن جان ربانی بود  
روغن جان اندر او فانی و لاش  
تا فرستد حق رسولی، بنده‌ای  
تا بدانم من که پنهان بود «من»

واز طریق ریاضت‌های شرعی و واردشدن در دستورات منظم انبیاء می‌توان به جوهر اصلی وجود خود دست یافت و فهمید نظر را منحصر در تن کردن، نظر بر سراب انداختن است و ندا سر می‌دهد که:

مرغ باغ ملک‌وتم نیم از عالم خاک  
چند روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم  
ای خوش آن روز که پرواز کنم تا بر دوست  
به هوای سرک‌ویش پروبالی بزنم